

بنداری و شگردهای او در ترجمه شاهنامه فردوسی

دکتر علی محمد پشت‌دار*

چکیده

همان‌طور که ترجمه از زبانی به زبان دیگر تابع شرایط و مناسبات هر دو زبان است، محتوا و موضوع ترجمه و اطلاعات مترجم از زوایای زبان مبدأ و مقصد نیز از عوامل مهم و مؤثر در ارائه یک ترجمه جان‌دار و مخاطب‌پسند است.

افزون بر عوامل فوق‌ساختار و نوع اثر مترجم، این که به نظم باشد و به نظم ترجمه شود یا منظوم باشد به نثر برگردان شود یا به نثر باشد و به نظم ترجمه گردد، خود از دیگر عوامل بسیار تأثیرگذار در کار مترجم است.

شاهنامه فردوسی به عنوان اثری منظوم به لحاظ ساختار و حماسی و هنری به لحاظ نوع ادبی خود در اصل ترجمه‌ای است از نثر به نثر که فردوسی آن را به نظم درآورده است و در قرن هفتم برای نخستین بار به دست فتح‌علی بنداری اصفهانی به نثر عربی ترجمه شده است.

این پژوهش به شیوه تحلیل محتوا و توصیفی در نظر دارد ترجمه بنداری را به لحاظ شگردهای ترجمه به گونه نقد و تحلیل بگذارد و هنر این مترجم را در برگردان انواع کلمه (اسم، صفت، قید) و شیوه برابر‌نهادهای او را بررسی نماید.

واژه‌های راهنما: بنداری، فردوسی، زبان فارسی، زبان عربی، شگردهای ترجمه.

am.poshtdar@gmail.com

*دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام‌نور

تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۹/۱۵

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۷/۲۵



مقدمه

ترجمه و برگردان از زبانی به زبان دیگر در گذر تولید علم از دیرباز کاری دشوار و گاه در باب متون دینی چون قرآن، مُحال و حتی ممنوع اعلام شده است.

در این راه پر دردسر، به نظم بودن یکی از دو زبان مبدأ و مقصد، خود از موانع دشوارتر کار مترجم است، از جمله آثاری که در گستره زبان فارسی از قرن هفتم ه.ق تا امروز مورد توجه مترجمان از زبان‌های مختلف جهان واقع شده، شاهنامه فردوسی (۳۲۹ ه.ق - ۴۱۶ ه.ق) است.

فردوسی خود از تحصیلکرده‌های عصر شکوفایی اسلام در حوزه‌های علمی ایران است؛ «علوم اسلامی در آستانه قرن سوم هجری به مرتبه کمال رسید و قواعد اساسی علم فقه پی ریزی گردید و کتب صحاح در حدیث نبوی (ص) تألیف شد، و مفردات لغت عربی از افواه عرب جمع آوری و تدوین گشت و کتب سیره و غزوات و فتوحات اسلامی مدوّن شد و زبان عربی فواید مهمی را از علوم ایران و هند و یونان [از راه ترجمه] برگرفت. شعرای این دوره نیز از لغت و نحو و تصریف بهره‌فروانی داشتند. فقیهان هم بسیاری از حکم و اشعار را به خاطر می‌سپردند و در مبادی ادب مشارکت می‌نمودند» (طبری، ۱۳۸۴: ۳)

در سایه تعلیمات قرآنی «حوزه‌های تدریس و انجمن‌های دانشوران و مباحثات علمی و فن تألیف [و ترجمه] از مشرق به اقلیم فارس و خراسان و ری و ماورالنهر امتداد یافت و از مغرب به شام و مصر و بلاد مغرب و اندلس پیوست، و مراکز و شهرهای بلاد اسلامی در این عهد به وجود فقیهان و محدثان و قاریان و استادان ادب و علمای لغت و طالبان علم و فرهنگ مفتخر بود» (همان: ۳۰)

شعر فارسی در عرصه‌های متنوع قالبی و محتوایی با رودکی و هم عصران او شروع شده و موضوعات تعلیمی و غنایی در انواع قصیده و غزل و مثنوی به کار گرفته شده بود، ولی تا ظهور فردوسی در نوع ادبی حماسه در شعر فارسی اثری خلق نشده بود، قرعه فال در این میدان به نام او درآمد و این اثر را آفرید به طوری که تا امروز پس از هزار سال در میان آثار ادبی جهان درخشیده و خود عامل خلق هزاران آثار ادبی و هنری و بلکه میلیون‌ها تألیف و تحقیق و ترجمه در زبان‌های اقوام و ملل جهان گشته است.



شاهنامه و بنیادهای فرهنگی و تاریخی

فردوسی در بستری قدرتمند و بنیادی استوار از علوم ادبی و هنری قرن چهارم ایران اسلامی درس خواند، و همچون فرهیختگان عصر خود بالید و به اوضاع زمانه و حوادث تاریخی هم آگاهی داشت، وی در تألیف اثر خود از آثار منشور پهلوی که به فارسی ترجمه شده بود سود جست و در بعضی موارد خود شخصاً از دیگر آثار مربوط به تاریخ ایران قبل از اسلام (خداینامه‌ها) بهره گرفت «فردوسی از میان کتب منشور، شاهنامه ابومنصوری را در اولویت قرار داد که دقیقی و ابومنصور ثعالبی هم در ترجمه خود به عربی از آن استفاده کردند» (صفا، ۱۳۶۷: ۶۱۵)

در ادوار بعدی دیگر داستان‌های منشور که به دست نظم سرایان ایرانی به تقلید از فردوسی به نظم درآمد عبارتند از: اخبار رستم، به دست آزاد سرو، اخبار فرامرز با عنوان فرامرزنانه و اخبار بهمن با عنوان بهمن نامه به دست ایرانشاه ابن ابی‌الخیر به نظم فارسی درآمد و گرشاسبنامه است که اسدی طوسی به نظم کشید و دیگر اخبار نریمان، اخبار سام و اخبار کیقباد که برخی از آنها در شاهنامه مختصر آمده است. (صفا، همان: ۶۱۷ با تصرف)

«فردوسی طبعی لطیف و خویی پاکیزه داشت. سخنش از طعن و دروغ و بدگویی و چاپلوسی خالی بود و تا می‌توانست الفاظ پست و زشت و تعبیرات ناروا و دور از اخلاق به کار نمی‌برد، در وطن دوستی سری پر شور داشت، به قهرمانان و دلاوران کهن عشق می‌ورزید و از آنها که به ایران گزند رسانیده بودند نفرت داشت، به اولاد علی (ع) محبت و اعتقاد داشت و شاید این نکته خود یکی از اسباب حرمان او در دستگاه سلطان محمود شد» (زرین کوب، ۱۳۵۶: ۲۴)

محتوای شاهنامه

شاهنامه نه فقط بزرگترین و پرمایه‌ترین دفتر شعری است که از عهد سامانیان و غزنویان بازمانده است بلکه مهم‌ترین سند ارزش و عظمت زبان فارسی و روشن‌ترین گواه شکوه و رونق و فرهنگ و تمدن ایران کهن است. «خزانة لغت و گنجینه فصاحت زبان فارسی است، سخن فردوسی استواری و جزالتی دارد که شعر او را مصداق نمط عالی باید خواند» (همان: ۲۴)



شاهنامه به اعتبار این که در بردارنده تاریخ ایران از روی روایات کهن است، «یک منظومه تاریخی به حساب می آید» (همان: ۲۵) پس محتوای علمی در فن تاریخ دارد، اما بُعد دیگر این اثر هنر و ادب است که با طبع عالی شخص مؤلف در اوج قرار گرفته است.

ترجمه های شاهنامه

از جمله نشانه های عظمت شاهنامه تعدد ترجمه های آن است؛ نفوذ شدیدی که شاهنامه در میان مخاطبان خود داشته، در تمام ادوار تاریخی بعد از قرن پنجم ه.ق تا امروز مورد توجه بسیاری از شاعران و مؤلفان و مترجمان و ادب پژوهان بوده است.

«شاهنامه در ادبیات دیگر کشورهای جهان به سرعت مؤثر گشت و استقبال به ترجمه آن از قرن هفتم هجری آغاز شد» (صفا، ۱۳۶۷: ۴۹۳)

به طور آماری «تا سال ۱۳۵۵ ه.ش، شاهنامه ۲۴۵ بار به ۲۷ زبان زنده جهان ترجمه شده است» (بنداری، ۱۳۸۲: شش)

نخستین ترجمه شاهنامه

اولین ترجمه شاهنامه به زبان عربی است و آن در قرن هفتم هجری به دست تحصیل کرده ای اصفهانی - پارسی دان - که از رموز زبان عربی در حد عالی نیز آگاه است، انجام پذیرفته است. این فرد با لقب «فقیه اجل» قوام الدین فتح بن علی بن محمد البنداری از مردم اصفهان است که در زادگاه خود تربیت یافته و در حدود ۶۲۰ ه.ق سفری به شام کرد و در دمشق به خدمت ملک المعظم عیسی بن الملک ابی بکر بن ایوب رسید و به امر او شاهنامه فردوسی را به عربی درآورد» (صفا، ۱۳۷۸: ۲۲۴)، دیگر زبان ها که شاهنامه به آن ترجمه شده عبارتند از «۷۶ عنوان به روسی، ۵۸ عنوان به انگلیسی، ۳۳ عنوان به آلمانی، ۱۶ عنوان به فرانسوی و ۱۲ عنوان به ترکی موجود است، بعلاوه شاهنامه به اردو، ارمنی، ازبکی، بنگالی، دانمارکی، سوئدی، گجراتی، گرجی، مجاری، هندی و... نیز ترجمه شده است» (سبحانی، ۱۳۸۲: شش، مقدمه)



شاهنامه و ترجمه بنداری

با نگاهی گذرا به ترجمهٔ منثور بنداری از متن منظوم شاهنامه به زبان عربی، پیداست که مترجم به هر دو زبان تسلط کامل داشته و از زبان دانی او می‌توان دریافت که در اصفهان از تحصیلات علمی استوار و قدرتمندی سود جسته است.

«بنداری شاعر و فقیه بود و نیز در ادب و تاریخ دستی توانا داشته است. وی ترجمه و تألیفات دیگری به فارسی و عربی دارد، اما در ترجمهٔ شاهنامه که هم ترجمه و هم تلخیص است سلیقه ای خاص به کار برده است و خواسته وقایع - تاریخی - شاهنامه را بدون توصیفات شاعرانه به خواننده عرضه کند» (آیتی، ۱۳۸۲: ده)

معلوم نیست که بنداری کدام تحریر شاهنامه را در دست ترجمه داشته «اما شاهنامهٔ او منهای مقدمهٔ فردوسی از پادشاهی کیومرث آغاز می‌شود و تا پادشاهی یزدگرد پسر خسرو پرویز ادامه دارد، متن او نزدیک به خداینامه هایی است که در تاریخ شهریاران در اواخر عهد ساسانی نوشته شده است، چه او گاهگاهی به کتب دیگر همچون تاریخ طبری و تاریخ مسعودی هم نیم نگاهی دارد» (همان: ده)

الشاهنامه یا شاهنامه بنداری را محقق مصری، عبدالوهاب عزام تصحیح کرده و در دو مجلد قطع بزرگ در مصر به چاپ رسانده است و در سال ۱۳۴۸ ه.ق در کتابخانه اسدی در تهران افست شده است.

این متن عربی را عبدالمحمد آیتی (۱۳۰۵-۱۳۹۲) ترجمه و در سلسله آثار انجمن مفاخر فرهنگی به چاپ رسانده است.

ارزش‌های ادبی و تاریخی ترجمهٔ بنداری

از آنجا که بنداری بخش‌های توصیفی و بعضاً داستان‌های عاشقانه و سوغنامه‌ها را در ترجمه نیاورده، و صرفاً به بیان اصل وقایع شهریاران نظر داشته، اثر او همانند اثر فردوسی ابعاد هنری و شاعرانهٔ قدرتمندی ندارد، اما به لحاظ ارزش تاریخی و به عنوان نسخه ای کهن از تحریر شاهنامه در نسخه پژوهی از اسناد مهم و طراز اول به شمار می‌رود؛ به طوری که مصحح شاهنامه در



آکادمی علوم شوروی سابق - برتلس - در مقدمهٔ جلد اول شاهنامهٔ چاپ مسکو آورده است «استفاده از نسخه بنداری برای ترتیب دادن متن حاضر کمک‌گرانهایی بوده است» (برتلس: ۱۳۳۴/ ۱۹۶۶ م: ۷)

شگردهای بنداری در ترجمهٔ شاهنامه

نگارندگان با مطالعهٔ شاهنامه چاپ مسکو که ترجمهٔ عربی بنداری را در ذیل برخی ابیات شاهنامه آورده است، فقره‌هایی از متن ترجمهٔ بنداری را بررسی نمودند، که پس از بررسی دو جلد از شاهنامه برای نمونه به شواهدی از ترجمهٔ بنداری دست یافتند. به طور کلی شگردها و راهبردهای بنداری در ترجمهٔ متن منظوم شاهنامه از فارسی به نثر عربی در چند گروه زیر قابل طبقه‌بندی است:

الف. گروه واژه‌ها و کلمات ترجمه‌ناپذیر، که عموماً شامل اسامی خاص اشخاص و اماکن و اشیاست، مانند: اغریث، سام، زال، رستم، البرز، نیمروز (= جنوب)
 ب. واژه‌ها و کلماتی از گروه الف که عربی‌سازی (= تعریب) شده است به قاعده علم صرف در زبان عربی کلمات و اسامی غیر عربی وقتی در قالب‌های ثلاثی و رباعی و خماسی و سداسی (مجرد و مزید) قرار می‌گیرند، عرب آنها را مستعرب می‌کند، یعنی در قالب‌هایی از قبل آماده شده می‌ریزد، لذا شکل عربی گرفته و بومی زبان و گویش عربی می‌شوند. مانند:

- فریدون ← آفریدون - سیستان ← سجستان - شاپور ← السابور

- امرای شهر ساری ← الأمراء المأسورین - کشواد ← کشواذ - اصفهان ← اصبهان

ج. در ترجمهٔ صفات و قیود (= کلمات مشتق)، ترجمه گاه لفظ به لفظ و گاه برابر نهاد با ترکیب کلمهٔ فارسی است با عربی: «فی یدِ افراسیاب» (= دستهای افراسیاب)، مدینهٔ ساری (= شهر ساری)

د. در ترجمه افعال (مرکب، ساده) اغلب ترجمه لفظ به لفظ یا بعضاً مترادف و برابر نهاد صورت می‌گیرد.

- وأمر بهم: به ایشان دستور داد.



ه. در ترجمه جمله مستقیم: اغلب لفظ به لفظ انجام گرفته است.
و. در ترجمه جمله‌های کنایی: ترجمه غالباً به مضمون و مترادف سازی کرده و آزاد ترجمه کرده است و با برافزوده‌های توضیحی یا تفسیری معنی را به زبان مقصد انتقال داده است. مانند:

شما را سوی پارس باید شدن شبستان بی‌آوردن و آمدن
(شاهنامه، ج ۲، ص ۲۱)

در مصراع دوم «شبستان: اسم مکان مجازاً خانواده و زنان و بچه هاست که در خانه (= شبستان) سکونت دارند، مترجم در ترجمه لفظ کنایی را تصریح کرده و آورده است: «وَأَمْرَهُمَا أَنْ يَتَوَجَّهًا إِلَى صَوْبِ فَارِسٍ وَيَتَطَلَّقَا عَلَى طَرِيقِ إِصْبَهَانَ يَسْتَصِحِّبَانِ الْحَرَمِ وَالنِّسَاءِ وَمَا قَدَرَا عَلَيْهِ مِنَ الْخِزَانِ وَيَصِيرَانِ إِلَى جَبَلِ رَاوِهٍ مِنْ جِبَالِ الْبَرْزِ» (بنداری، ص ۲۱، چاپ مسکو)
برای معادل «شبستان» «الحرم و النساء» را آورده است.

ز. تلخیص: طرح از پیش تعیین شده بنداری در حذف صحنه‌های وصفی و الزام او به خلاصه کردن متن شاهنامه، نیز از عوامل مؤثر در ترجمه بنداری است که منجر به شکل ترجمه آزاد شده است، مثلاً سه بیت فردوسی را در یک جمله فشرده و خلاصه کرده است:

رمنده ددان را همه بنگرید سیه گوش و یوز از میان برگزید
بیاورد و آموختن شان گرفت جهانی بدو مانده اندر شگفت
ز مرغان مر آن را که بُد نیک تاز چو بازو و چو شاهین گردن فراز
(شاهنامه، ج ۱، ص ۳۶)

«و کذلک هُوَ أَوْلُ مَنْ إِنْخَذَ الْفُهُودُ وَ كَلَّبَهَا لِمَا أَعْجَبَهُ لُونُهَا وَ ذَكَوْهَا وَ وُئُوْهَا» (بنداری، ص ۳۶)
«همچنین او نخستین کسی بود که یوز پلنگ را دست آموز و شکاری کرد و از آن چه در رنگ و درک و پرواز شگفت آور بودند [همه را رام و دست آموز کرد].»

در متن فارسی لااقل نام حیواناتی چون «سیه گوش» (= گربه وحشی)، باز، شاهین، هست که در ترجمه نیامده و مترجم همه را با کلمه «لِمَا أَعْجَبَهُ» (= از آن چه شگفتی داشت) فشرده کرده است.
- شواهد و نمونه‌های ترجمه بنداری در ترجمه مفهومی و آزاد و لفظ به لفظ با توضیحاتی تفسیری و بعضاً حذف برخی مطالب:



- ترجمه یک بیت با برافزوده‌های توضیحی و توصیفی

مبارز چو شیروی درنده شیر چو شاپور یل زنده پیل دلیر

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۱۷)

«و قَدَامُهُ قَارَنُ وَ هُوَ صَاحِبُ حَرْبِهِ كَالهَزْبِرِ الهِصُورِ وَ عَلِيٌّ يَسَارُهُ وَ زَيْرٌ مَلِكُ اليَمَنِ كَاذِكَاءِ المَجْسَمِ
وَ اللِّدَاهُ المِصُورُ وَ عَلِيٌّ رَأْسُهُ سَامُ بَنِ نَرِيْمَانَ حَامِلِ سَيْفِهِ وَ هُوَ كَاسْحَابِ المِبْرَقِ وَ المُرْعَدِ بِأَبِهِ شِيْرُوِيَه
وَ سَابُورٌ كَالثَعْبَانِ الصَّائِلِ وَ العَضْنَفَرِ الهَائِلِ حَشْرًا» (بنداری، ص ۱۱۷)

در این نمونه به عکس نمونه قبلی مترجم یک بیت را در چندین جمله با افزوده‌های توضیحی و وصفی ترجمه کرده است، و در پایان پاراگراف اصل بیت را این گونه برگردان نموده: «وعلی با به شیروی و سابور کالثعبان الصائل و العَضْنَفَرِ الهائل حَشْرًا»

حالت و وصف دیگر پهلوانان در این بیت نیست، اما به طور کلی در ابیات قبلی هست، که مترجم همه را یکجا تلخیص و ترجمه کرده است.

ترجمه کل بیت:

- شیروی [چون] شیر درنده: شیروی کالثعبان الصائل؛

- سابور: شاپور [چون] غضنفر هولناک.

- قارن رزم زن چون شیر، جلودار: و قَدَامُهُ أُمَةٌ قَارَنُ وَ هُوَ صَاحِبُ حَرْبِهِ كَالهَزْبِرِ الهِصُورِ.

- وزیر ملک یمن چون خورشید مجسم در سمت چپ: وَ عَلِيٌّ يَسَارُهُ وَ زَيْرٌ مَلِكُ اليَمَنِ كَاذِكَاءِ المَجْسَمِ.

- سام بن نریمان شمشیردار چون ابر با رعد و برق در مقابل: وَ عَلِيٌّ رَأْسُهُ سَامُ بَنِ نَرِيْمَانَ حَامِلِ سَيْفِهِ وَ هُوَ كَاسْحَابِ المِبْرَقِ وَ المُرْعَدِ.

ترجمه عدم تقید به متن و ترجمه با افزوده ای تفسیری:

دو چشم کیانی به هم بر نهاد بیژمرد و برزد یکی سرد باد

(همان، ج ۱، ص ۲۴۹)

«وَ فَاصَتْ نَفْسُهُ مِنْ غَيْرِ مَرَضٍ وَ لَا وَصَبٍ» (بنداری، ۲۴۹)



«و روحش پرواز کرد بی آن که بیماری و مَرَضی داشته باشد»
حال آن که متن دارد:

- دو چشم کیانی بر هم نهاد: چشمانش را بست.
- بپژمرد: پژمرده شد، کنایه از مردن.
- باد سردی برآورد: آه سردی (دم آخر) کشید.
- و مترجم به تعابیر مستقیم و کنایی متن پای بند نبوده است.

ترجمه فقط یک ترکیب توصیفی

یکی زان به کردار دریای قار یکی چون بلور سپید آبدار
(همان، ج ۱، ص ۲۱۹)

«اشقر کالتار» (بنداری)

- سرخ مایل به زردی (لاروس)
- حال آن که در متن «دریای قار» (= انبوه سیاهی) را ترجمه نکرده و فقط ترکیب «بلور سپید آبدار» را به «اشقر چون آتش» ترجمه نموده است.

شواهدی که مترجم فقط یک مصراع را ترجمه کرده است:

ستایش بیاید به پاسخ کنون مرا چند رازست با رهنمون
(همان، ج ۱، ص ۸۵)

«و أطلق لسانه بالثناء و الدعاء» (بنداری، ص ۸۵)

عبارت عربی فقط برگردان مصراع نخست است.
یکی رزم تا شب برآمد ز کوه بکردند و نامد دل از کین ستوه
(همان، ج ۲، ص ۱۸)

«وَاسْتَمَرَ الْبَاسَ بَيْنَهُمْ إِلَى أَنْ غَرَبَتِ الشَّمْسُ» (بنداری، ص ۱۸)

رزم آنها تا آمدن شب از پشت کوه (رفتن خورشید به پشت کوه، غروب) ادامه یافت.
مصراع دوم که توصیفی از مصراع نخست است در ترجمه نیامده است.



از آن پس به اغریث آمد پیام که ای پرمنش مهتر نیک نام
(همان، ج ۲، ص ۳۹)

«فَأرسلوا إلى اغريث رسالة» (بنداری، ص ۳۹)

پس به اغریث پیامی ارسال شد، مصراع دوم که توصیفی از «اغریث» است ترجمه نشده است.
چو گردان سوی کینه بشتافتند به ساری سران آگهی یافتند
(همان، ج ۲، ص ۳۸)

«و تناهی الخبر بذلك إلى الأمراء المأسورين» (بنداری، ص ۳۸)

«و سران (أمرأ) در ساری با خبر شدند، ترجمه مصراع دوم، و مصراع اول در ترجمه نیامده است.

ترجمه با افزودن تفسیری

چو برزین و چوققارن رزم زن چو خرداد و کشواد لشکر شکن
یلانند با چنگهای دراز ندارند از ایران چنین دست باز
(همان، ج ۲، ص ۳۹)

«مِثْلُ بَرزِينِ وَقَارِنِ وَ كَشْوَادِ وَ خَرَادِ وَ أَنَّهُمْ لَا يَدْعُونَ مَمَالِكِهِمْ فِي يَدِي أَفْرَاسِيَابَ وَلَا بُدْلَهُمْ مِنْ
الاجتماع و الاحتشاد في طلب المعاهدة إلى مساكينهم و مواطنهم» (بنداری، ص ۳۹)

مترجم مصراع «ندارند از ایران چنین دست باز» (=ایشان، پهلوانان در حمایت از وطن خود
کوتاهی نمی کنند) با توضیح و تفسیر اضافی ترجمه کرده: لا يدعون ممالكهم في يدي أفراسياب
ولا بدلتهم من الاجتماع و الاحتشاد في طلب المعاهدة إلى مساكينهم و مواطنهم.

ترجمه با توضیحات بیرون از متن

پس آنگاه سیندخت آنجا بماند خود و لشکرش سوی کابل براند
سپرد آن زمان پادشاهی به زال برون برد لشکر به فرخنده فال
(همان، ج ۱، ص ۲۳۴)



«ثُمَّ عَزَمَ سَامٌ عَلَى الْاِرْتِحَالِ خَارِجاً نَحْوَ سَجِسْتَانَ فَنَوَّجَهُ إِلَيْهَا وَ أَمَرَ زَالَ بِاعْدَادِ الْعِمَارِيَّاتِ وَ تَهْيِئَةِ الْمَهُودِ وَ الْهُودِجِ وَ أَتْبَعَهُ مُسْتَحْصَباً صَاحِبِيَهُ وَ مَهْرَابَ وَ زَوْجَتَهُ وَ ارْتَحَلُو مِنْ سَجِسْتَانَ جَمِيعاً قَاصِدِينَ قَصَدَ نِيْمَ رُوزِ وَ قَدَمُوَاهَا وَ أَقَامَ سَامٌ بِضِيَافَتِهِمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ثُمَّ إِسْتَاذَنَ مَهْرَابَ وَ رَحَلَ رَاجِعاً إِلَى كَابِلِ خَطَّةً مُلْكِهِ وَ مَقَرُّ عَزَّةً وَ أَقَامَتْ سَيْنُ دُخْتِ عِنْدَ ابْنَتَيْهَا» (بنداری، ص ۲۳۴)

آنچه مترجم آورده بخشی از داستان زال و رودابه پس از ازدواج آنهاست که پس از مراسم عروسی پدر زال = یعنی سام قصد بازگشت به سیستان می‌کند و به زال می‌گوید عماری و هودج فراهم کند و با مهراب و سیندخت پدر و مادر رودابه به کابل مقرر حکومت زال برگردد. در متن فردوسی بیت نخست:

«پس آنگاه سیندخت .. در بخش پایانی ترجمه بنداری چنین آمده است:

«و أقامت سین دُخت عِنْدَ ابنتها» «سیندخت نزد دخترش - رودابه - ماند» بقیه مطالب افزوده‌هایی از دیگر بخش‌های داستان است که مترجم برای حضور ذهن خواننده به صورت خلاصه آورده است.

ترجمه نسبتاً آزاد با حذف اوصاف و حالات

| | |
|---------------------------|-----------------------------|
| شماساس کز پیش جیحون برفت | سوی سیستان روی بنهاد و تفت |
| خزروان ابا تیغ زن سی هزار | ز ترکان بزرگان خنجر گزار |
| برفتند بیدار تا هیرمند | ابا تیغ و با گرز و بخت بلند |

(همان، ج ۲، ص ۲۹-۳۰)

«وَلَمَّا تَوَجَّهَ شَمَاسُ وَ خَزِيرَانُ مِنَ عِنْدِ اَفْرَاسِيَابِ نَحْوِ زَابَلِسْتَانَ فِي عَسَاكِرِهِمَا سَارُوا عَلَى طَرِيقِ سَجِسْتَانَ حَتَّى وَصَلُوا إِلَى هِيرَمَنْدِ» (بنداری، ص ۲۹-۳۰)

آنچه ترجمه شده: چکیده مطلب است با حذف «مبدأ حرکت جیحون»، «با تیغ زن سی هزار» «از ترکان خنجر گزار»، «با تیغ و با گرز و بخت بلند».



ترجمه آزاد

نشان یافت جندل مر اورا درست سه دختر چنان چون فریدون بجست

(همان، ج ۱، ص ۸۳)

«فَاعْلَمَهُ أَنْ آفَرِيدُونَ أَرْسَلَهُ إِلَى حَضْرَتِهِ خَاطِبًا لِمُخَدَّرَاتِهِ الثَّلَاثِ لِأَشْبَالِهِ الثَّلَاثَةِ وَ أَنَّهُ رَاغِبٌ فِي التَّحَامِ

أَوَاصِرِ الشَّجَنِ مِنَ الْجَانِبِينَ» (بنداری، ص ۸۳)

قضیه این است که مشاور فریدون - جندل - رفت و سه دختر از سرو شاه یمن یافت که لایق سه

پسر فریدون - سلم و تور و ایرج - بودند، پس فریدون جندل را به خواستگاری آنها فرستاد.

- خَاطِبًا لِمُخَدَّرَاتِ الثَّلَاثِ: برای خواستگاری سه دختر در پرده اش.

- لِأَشْبَالِهِ الثَّلَاثَةِ: برای سه - بچه شیر - مجازاً پسران فریدون؛ (أَشْبَالُ ج شَيْبِل: بچه شیر (اتابکی، ۱۳۷۸:

ذیل ش)

ترجمه آزاد

به سنگ و به گچ دیو دیوار کرد نخست از برش هندسی کار کرد

چو گرمابه و کاخ‌های بلند چو ایوان که باشد پناه از گزند

ز خارا گهر جست یک روزگار همی کرد ازو روشنی خواستار

(همان، ج ۱، ص ۴۱)

«و كان [جمشید] كُلَّ حِينٍ يَسْتَحْدِثُ بِنَاءً وَ يَسْتَجِدُّ مَدِينَةً وَ يُوَثِّرُ اثْرًا حَتَّى طَالَتْ عَلَى ذَلِكَ الْمَدَةُ»

(بنداری، ص ۴۱)

مترجم کلمات: سنگ، گچ، دیوار، هندسی، گرمابه، کاخ بلند، خارا، گوهر ... را ترجمه نکرده، به

طور کلی گفته: جمشید در ساخت و ساز و شهرسازی و آبادانی کوشا بود.

ترجمه با توجه به معنا و مفهوم

به مهرباب گفت ای هشیوار مرد پسندیده اندر همه کار کرد

(همان، ج ۲، ص ۳۱)



«فَلَمَّا اجْتَمَعَ بِمِهْرَابِ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ شَكَرَ سَعِيَهُ»؛ پس چون به مهراب رسید، او را ستود و از مساعی او تشکر کرد»

دقت شود که عبارت عربی معنا و مفهوم بیت فارسی است و ترجمه نقل به مضمون است.

ترجمه مفهومی برابر نهاده مترادف

سرت گر بساید به ابر سیاه سرانجام خاک است ازو جایگاه

(همان، ج ۲، ص ۲۷)

«وَ كَذَا عَادَةُ الْأَيَّامِ مَا مَدَّتْ أَطْنَابَ خَيْرِهَا عَلَى أَحَدٍ إِلَّا قَوَّضَتْهَا وَلَا أْبْرَمْتَ جِبَالَ الْعِزِّ الْمَلِكِ إِلَّا نَقَّضَتْهَا» (بنداری، ص ۲۷)

- مترجم در ترجمه «سرانجام خاک است ازو جایگاه» سرنوشت همه انسان اگر سر سروان باشد و در مقام منزلت سرش تا ابر (کنایه) هم بلند باشد، خاک (گور) خواهد بود.
«و این عادت روزگار است که خویهایش دوام ندارد و ریسمان عز و بزرگی اش به کسی وفا نمی‌کند»

اینک نمونه هایی از ترجمه مطابقی لفظ به لفظ و حذف بر افزوده‌های تفسیری و توضیحی

چنان چون فریدون مراد داده بود ترا دادم این تاج شاه آزمود

(همان، ج ۱، ص ۲۴۸)

«وَ إِنِّي مُسَلِّمٌ إِلَيْكَ التَّاجِ وَ التَّخْتِ كَمَا سَلَّمْتَهُمَا إِلَيَّ آفَرِيدُونَ» (بنداری، ص ۲۴۸)

منوچهر گفت: همان طور که فریدون تاج و تخت را به من داد، من نیز آنها را به تو سپردم.
پرستم بگفتا غم آمد به سر نهادند رستمش نام پسر

(همان، ج ۱، ص ۲۳۹)

رودابه مادر رستم: «قالت» «پرستم» ای قد خلصت قسمی الصبی رستم» (بنداری، ص ۲۳۹)

مادر پس از وضع حمل گفت: رستم، آزاد شدم، پس نام کودک را «رستم» نهادند.



بینداخت سه جای سه چوبه تیر برآمد خروشیدن دار و گیر
(همان، ج ۲، ص ۳۲)

«فَلَمَّا قَرَّبَ مِنْ مُعَسْكَرِ الْإِتْرَاكِ رَمَى بِثَلَاثَةِ أَسْهَمٍ إِلَى وَسْطِ خِيَامِهِمْ فَوَقَعَ فِيهِمُ الْاضْطِرَابَ وَعَلَّتْ مِنْهُمُ الْأَصْوَاتُ» (بنداری، ص ۳۲)

«پس چون به نزدیکی لشکر توران (ترک) رسید، سه تیر به وسط خیمه‌های آنها پرتاب کرد به طوری که اضطراب و سر و صدا در آنها بلند شد.»

ترا کارهای درشتست پیش گهی گرگ باید بُدَن گاه میش
(همان، ج ۱، ص ۲۴۸)

منوچهر در وصیت به نوذر پسرش در واپسین دم حیات گفت:

«فَعَلَيْكَ بِالصَّبْرِ فَإِنَّ إِمَامِكَ أُمُورًا عِظَامًا وَخُطُوبًا صَعَابًا مِنْ إِبْنِ بَشْنَكِ مَعْضَلَةٌ لَا تَبْقَى وَلَا تَذُرُ بِكِلْكِلِهِ، فَاسْتَعْنِ بِسَامٍ وَوَلَدِهِ» (بنداری، ص ۲۴۸)

لحن کلام وصیت گونه و عبرت آموز است:

«هان ای فرزند؛ بر توست که صبر پیشه کنی، همانا امور بزرگ و حوادثی در پیش داری که از طرف ابن پشنگ - افراسیاب - متوجه توست، - ان شاء الله جمعا و گروهی یکی از آنها نماند و همه بمیرند - (قرآن کریم، مدثر ۷۵/ ۲۸)، پس از سام و فرزندش زال کمک بگیر»

- کِلْكِلِهِ: جماعت، گروه (اتابکی، ۱۳۷۸: ذیل «ک»)

نتیجه گیری

در مقایسه ترجمه‌های عربی بنداری با متن مبدأ شاهنامه فردوسی، معلوم شد که مترجم به غرض غایی (= نهایی) که در کار ترجمه برای خود معلوم کرده، کل کار ترجمه را به تلخیص و گزیده گویی به سامان رسانده است؛ وی در اغلب موارد ترجمه آزاد و گاه برافزوده‌های توضیحی و تفسیری داشته و در مواردی هم ترجمه لفظ به لفظ و مطابقی را ارائه کرده است، در مجموع کار مترجم حفظ امانت و انتقال پیام اصلی مؤلف بوده که در این امر موفق عمل کرده است.

در ترجمه اسامی خاص (اشخاص و اماکن و اشیاء) تا حدود زیادی عربی سازی نکرده، اما از آنجا که به قواعد زبان عربی و لحن مخاطبان عربی آشنا بوده، رعایت احوال مخاطب را به جا آورده و برخی اسامی را تعریب (= عربی سازی) کرده است.



در ترجمه اوصاف و حالات (قید حالت) افراد گاه صرف نظر نکرده و آنها را به عربی ترجمان کرده و گاه به قصد تلخیص و پرهیز از اطناب آنها را حذف نموده است. مترجم به هر دو زبان تسلط کامل داشته و ابعاد کنایی (= مجازی) را در هر زبان می‌شناخته و در ترجمه لحاظ کرده است.

فهرست منابع

- قرآن کریم، (۱۳۸۵)، ترجمه الهی قمشه‌ای، چ اول، تهران: نشر حدیث عشق.
- آیتی، عبدالحمید، (۱۳۸۲)، ترجمه تحریر شاهنامه بنداری، چ دوم، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اتابکی، پرویز، (۱۳۷۸)، فرهنگ عربی - فارسی چ اول، تهران: فرزانه روز.
- بنداری، فتحعلی، (۱۳۸۲)، شاهنامه فردوسی تحریر عربی، ترجمه عبدالحمید آیتی، چ دوم، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۵۶)، با کاروان حله، چ چهارم، تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
- سبحانی، توفیق، (۱۳۸۲)، مقدمه ترجمه تحریر شاهنامه بنداری، چ دوم، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- صفا، ذبیح الله، (۱۳۷۸)، حماسه‌سرایی در ایران، چ دوم، تهران: نشر فردوس.
-، (۱۳۶۷)، تاریخ ادبیات در ایران، جلد یک، چ هشتم، تهران: فردوس.
- طبری، محمدبن جریر، (۱۳۸۴)، تاریخ الرسل و الملوک، با مقدمه ابوالفضل ابراهیم، ترجمه صادق نشأت، چ دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۳۴ / ۱۹۶۶ م)، متن انتقادی شاهنامه زیر نظر آی. برتلس، آکادمی علوم شوروی سابق، جلد اول و دوم، افسس، تهران: انتشارات میر.
- لاروس، (۱۳۶۷)، فرهنگ عربی - فارسی، ترجمه سید حمید طیبیان، چ دوم، تهران: امیر کبیر.